



درس تفسیر سوره مبارکه یس - جلسه ۸

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ (۲۰) اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مَهْتَدُونَ (۲۱) وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۲) ءَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً وَلَا يُنْقِذُون (۲۳) إِنِّي إِذًا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲۴) إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ (۲۵) قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ (۲۶) بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ (۲۷) وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُندٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ (۲۸) إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ (۲۹) يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ (۳۰)﴾

تشابه بعثت پیامبر در مکه با فرستادن مرسلین به اصحاب قریه

جریانی که با آیه سیزده شروع شد که فرمود: ﴿وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ﴾ این اضلاع متعددی دارد که با ممثل آن هماهنگ است؛ ممثل آن این بود که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مکه قیام کرد، جامعه را به توحید دعوت کرد، عده‌ای در برابر حضرت، کافراً و مستکبراً ایستادند، عده‌ای هم پیام حضرت را پاسخ مثبت دادند، عده‌ای هم تا مرز شهادت، حضرت را یاری کردند؛ این مجموعه آنچه بود که در مکه رخ داد. این قصه ﴿وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا﴾ هم که مثل آن ممثل مثل هست همه این اضلاع چندگانه را داراست.

تفاوت ارتباط مرسلین با عیسی (سلام الله علیه) و همراهی خضر نبی با موسی (علیهما السلام)

رهبران الهی قیام کردند از طرف وجود مبارک عیسی (سلام الله علیه) آمدند یا مستقیماً آمدند بالأخره اینها سیمت رسالت داشتند و چون وجود مبارک مسیح (سلام الله علیه) از انبیای اولوالعزم بود و در عصر پیامبر اولوالعزم اگر پیامبری بیاید زیرمجموعه همان حضرت محسوب می شود این بزرگواران زیرمجموعه همان حضرت بودند و معجزات همان حضرت را ارائه می کردند، اما در جریان حضرت خضر و موسی (سلام الله علیهما) از این قبیل نبود، چون خضر رسالت مصطلح و شریعتی نداشت، مأمور به دعوت مردم نبود تا ما بگوییم زیرمجموعه رسالت حضرت موسی (سلام الله علیه) بود. موسای کلیم (سلام الله علیه) از انبیای اولوالعزم بود؛ ولی خضر دارای مقام ولایت بود و از راه باطن هدایت می کرد، نه نظیر انبیا که از راه شریعت و تبلیغ و رسالت مردمی بخواهند عدّه‌ای را هدایت کنند؛ لذا بین جریان حضرت موسی و خضر با جریان فرستاده‌های سوره مبارکه «یس» خیلی فرق است.

مروری بر ماجرای اصحاب قریه و اعزام مرسلین به سوی آنها

در این مجموعه فرمود: ﴿وَأَضْرِبْ﴾، برای مردم مکه مثلی را بیان نمود که آن مثل در جریان اصحاب قریه است. این اصحاب قریه چند ضلع را دارا هستند: اولاً رهبران الهی آمدند دعوت کردند، این رهبران الهی با معجزه هم آمدند چه اینکه در روایات هست و حرف آنها هم توحید بود و با تقوا مردم را فرا خواندند این ضلع اول که گفتند حق را بپرستید و از شرك دست بردارید. ضلع دوم، عدّه‌ای کافر و مستکبر بودند که در برابر اینها ایستادند و شبهه آنها هم این بود که انسان نمی تواند فرستاده خدا باشد، چون در حقیقت اینها انسان را نشناختند، اینها خیال می کردند همین که ﴿يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ﴾^۱ انسان همین است؛ یعنی ﴿إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ﴾^۲ تا این جا را شناختند، اما

۱. سوره فرقان، آیه ۷.

۲. سوره ص، آیه ۷۱.

﴿تَفَخَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۳ را شناختند؛ لذا گفتند بشر نمی تواند پیامبر شود شما مثل ما بشر هستید و «حُكِّمَ الْأَمْثَالُ

فیما یجوز و ما لا یجوز واحد»^۴ اگر بشر بتواند رسالت الهی را تحمّل کند ما هم باید بتوانیم در حالی که یکی از تقوای

روح بر ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾^۵ است و یکی ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۶، آن که فطرتش را شکوفا کرده ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ

زَكَّاهَا﴾ و در مسیری قرار می گیرد که خدای سبحان با او سخن می گوید، اما اگر کسی در مسیر ﴿قَدْ خَابَ مَنْ

دَسَّاهَا﴾ شد در گودالی فرو می رود که ﴿وَلَا يَكْلُمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ﴾^۷ خیلی فرق است بین کسی که

فرویدی در گودال دارد و آن که عروجی در آسمان دارد، هر دو بشرند؛ ولی اگر کسی ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ نصیبش

شد او می تواند کلام الهی را بشنود و اگر کسی ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ دامن گیرش شد با آنها اصلاً خدا سخن

نمی گوید ﴿وَلَا يَكْلُمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾، پس نمی شود گفت که ﴿إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا﴾^۸ هرگز انبیا با شما و شما با

انبیا شبیه هم نیستید، آنها پس کافراً و مستکبراً آمدند انکار کردند و حرف آنها هم این بود که بشر نمی تواند رسالت

داشته باشد. انبیا این شبهه را رد کردند و به اینها پاسخ دادند، معجزاتی هم آوردند بعد فرمودند: ﴿وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ

الْمُبِينُ﴾^۹ پس در آن منطقه، رهبران الهی قیام کردند، با برهان دعوت کردند، معجزه هم آوردند، کافران و مستکبران،

مستکبرانه مغالطه کردند، شبهه ای ارائه کردند که ﴿مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ﴾^{۱۰}.

۳. سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.

۴. درر الفوائد (آخوند)، ص ۶۶.

۵. سوره شمس، آیه ۹.

۶. سوره شمس، آیه ۱۰.

۷. سوره بقره، آیه ۱۷۴.

۸. سوره ابراهیم، آیه ۱۰.

۹. سوره یس، آیه ۱۷.

۱۰. سوره یس، آیه ۱۵.

در این فضا مانده مؤمنان و وظیفه افراد باایمان، از اقصای مدینه برخی از افراد مؤمن ایمان آورنده تا مرز شهادت آمدند که هم از انبیا حمایت کردند و هم از گفتار اینها حمایت کردند، گفتار اینها را منتشر کردند و هم در برابر تهدید مستکبران و کافران ایستادند، آنهایی که گفتند: ﴿لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ تهدیدی بود، اینها که از اقصای مدینه حرکت کردند برای اینکه جلوی این تهدید را بگیرند، جلوی آن فشار را بگیرند از انبیا حمایت کنند، هم از منطق انبیا و هم از خون انبیا پاسداری کنند قیام کردند و آمدند حرف‌هایشان را زدند، اینها اگر فقط تبلیغ محض بود که دیگر به شهادت نمی‌رسیدند، اینها تنها نیامدند که به انبیا بگویند ما ایمان آوردیم، اینها آمدند جلوی آن ﴿لَنَرْجُمَنَّكُمْ﴾ را بگیرند، جلوی ﴿لَيَمَسَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ را بگیرند، جلوی آن تهدید بایستند و مقاومت کنند ولو تا مرز شهادت باشد این هم يك راه و همین کار را هم کردند بعد هم سرانجام آخرین لحظه گفتند ما ایمان آوردیم برهان ما هم این است که ﴿وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ این يك جا ضمیر متكلم هست، يك جا ضمیر جمع هست این اضلاع چهارگانه را این جمله داراست، آن جا که می‌گوید: ﴿وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي﴾؛ یعنی «و ما لی و ما لکم لا نعبد الذی فطرنا» آن جا که دارد ﴿وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾؛ یعنی «إلیه أرجع و ترجعون» هم من مرجع خداست و هم شما، هم من فاطرم خداست و هم شما، این اضلاع چهارگانه؛ یعنی خود او و مردم در توحید و معاد سهیم هستند ﴿وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾؛ یعنی «و ما لی و ما لکم و إلیه أرجع و إلیه ترجعون» این حرف‌ها را زد، اگر این حرف‌ها صرف تبلیغ بود که آن‌طور شهادت و کشتار در پی نداشت، چون دارد او را آن‌قدر کوبیدند که شربت شهادت نوشید، صرف تبلیغ و صرف احتجاج و علمی و مناظره بود که او را کاری نداشتند این مقاومت کرد که به درجه شهادت رسید.

جریان شهادت هم در بحث گذشته ملاحظه فرمودید، کرامت‌ها و شهادت‌ها اینها درجاتی دارد مثل اینکه نبوت‌ها و رسالت‌ها مراتبی دارد. در جریان کرامت، چون محورش تقواست اگر کسی اتقا بود می‌شود اکرم؛ لذا آن جایی که در سوره مبارکه «انبیاء» از فرشته‌ها به عنوان ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * ... وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾^{۱۱} یاد می‌کند و آنچه در سوره مبارکه «صافات»^{۱۲} و سوره مبارکه «معارج»^{۱۳} از اوحی اهل ایمان به عنوان عباد مُکرم یاد می‌کند، اینها ممکن است درجاتی داشته باشند این بزرگوار هم که شهید سوره «یس» است این هم در درجه خاصی است. شهادت چون درجاتی دارد آن‌که برتر است می‌شود سیّد شهدا و می‌شود سیّد مکرمین، سیّد اتقیا، آن‌که به آن درجه والا نرسید زیر مجموعه سیّد شهداست.

پاسخ حضرت علی (علیه السلام) به دربار اموی دال بر رتبه‌بندی درجات شهدا

آن بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) که در جواب نامه دربار اموی فرمود: «تَزَكِيَّةُ الْمَرْءِ نَفْسَهُ»^{۱۴} قبیح، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود شما خودستانی کنید نه خودستایی، خوشتن خویش را از خویش بگیرید راحت شوید خود را نگه ندارید که بستایید خود را رها کنید تا عظمت الهی را ادراک کنید، اگر «تَزَكِيَّةُ الْمَرْءِ نَفْسَهُ» قبیح نبود من برخی از فضایل دودمانان را می‌شردم، اما ضرورت اقتضا می‌کند که ما برخی از فضایل را بشمریم، آن‌جا چون ضرورت بود گوشه‌ای از فضایل دودمان بنی‌هاشم (سلام الله علیه) را برای دربار معاویه نوشت، فرمود معاویه! خیلی‌ها می‌روند جبهه کشته می‌شوند اما عموی من که رفت شده سیّد شهداء، خیلی‌ها می‌روند جبهه جانباز می‌شوند دست‌هایشان را می‌دهند، اما وقتی برادر من که رفت می‌شود جعفر طیار، دو بال خدا به او می‌دهد که در برخی

۱۱. سوره انبیاء، آیات ۲۶ و ۲۷.

۱۲. سوره صافات، آیه ۴۲؛ ﴿وَهُمْ مُّكْرَمُونَ﴾.

۱۳. سوره معارج، آیه ۳۵؛ ﴿فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ﴾.

۱۴. نهج البلاغه، نامه ۲۸.

از روایات - این جمله در نهج البلاغه نیست - دارد «يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ»^{۱۵} همه جانبازها يك درجه نیستند، همه شهدا يك درجه نیستند، همه مؤمنان يك درجه نیستند، فرمود ما اگر جانباز دادیم می شود جعفر طیار، اگر شهید دادیم می شود سیدالشهداء «منا کذا، منا کذا» را در همان خطبه نورانی فرمود.

وابستگی اکرام شهید سوره «یس» به درجه شهادت او

این جا هم که فرمود این شربت شهادت نوشید و پیامی را که خدا رساند از طرف او این بود ﴿وَجَعَلْنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾ این به درجه شهادت او وابسته است، در آن سرزمین که مقاومت کرد و حرف های انبیا را خوب درك کرد و برهان شان را پذیرفت همان برهان را به جامعه منتقل کرد و مقاومت کرد تا مرز شهادت فیض خاص او، فوز مخصوص دارد و خدای سبحان پیام او را رساند.

ماجرای شهید سوره «یس» دال بر وجود بهشت برزخی

این هم یکی از ادله وجود برزخ است؛ یعنی جنت برزخی، هنوز قیامت کبرا قیام نکرده، اینکه ﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ﴾ معلوم می شود جنت برزخی هست و مردم که مؤمن باشند وارد جنت برزخی می شوند که قبر یا روضه ای از ریاض جنت است یا - خدای ناکرده - حفره ای از حفر نیران؛ وقتی از ائمه (علیهم السلام) سؤال می کنند برزخ از چه وقت شروع می شود فرمود: «الْقَبْرُ مُنْذُ»^{۱۶} ما دیگر چهارتا عالم نداریم که عالم دنیا، عالم قبر، عالم برزخ، عالم قیامت باشد ما سه عالم داریم قبر همان برزخ است؛ سه عالم است دنیاست، بعد از دنیا هم آدم وارد برزخ می شود که در تعبیرات روایی به صورت قبر بیان شده این یا «رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ» یا - معاذ الله - «حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ»^{۱۷} این ﴿قِيلَ

۱۵. الامالی (صدوق)، ص ۴۶۳.

۱۶. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۳، ص ۲۴۲.

۱۷. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۳، ص ۲۴۲.

ادْخُلِ الْجَنَّةَ ﴿۱۸﴾ این است، اگر درجه خیلی بالا باشد گوینده خداست جَنَّتْش هم جَنَّتْ الهی است، اگر متوسط یا ضعیف باشد فرشتگانی هستند که دستور می دهند که درجه آن جَنَّتْ هم یا متوسط است یا ضعیف.

تبیین تفاوت درجات بهشت به برزخی، متوسط و برتر

آنچه در بخش پایانی سوره مبارکه «فجر» آمده است را ملاحظه فرمایید با این خیلی فرق می کند؛ در پایان سوره

مبارکه «فجر» این است که ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَ

ادْخُلِي جَنَّتِي﴾^{۱۸} این جا ذات اقدس الهی مستقیماً به صاحبان نفوس مطمئنه خطاب می کند، کسانی که این سه عنصر را

دارا هستند و به مقام این سه عنصر رسیدند تازه بین راه هستند هنوز به مقصد نرسیدند؛ یعنی کسی که دارای نفس

مطمئنه است، يَكْ؛ نسبت به جمیع قضا و قدر الهی راضی است هیچ شکایتی ندارد، دو؛ و جمیع عقاید و اخلاق و

اوصاف و رفتار و کردار او مرضی خداست، سه؛ اگر نفسی مطمئنه بود، راضیه بود، مرضیه بود این هنوز در راه است

که خدای سبحان به او می گوید حالا دیگر بیا، بقیه راه را به دستور الهی می رود، اگر به مقصد رسیده باشد که دیگر

سخن از ﴿ارْجِعِي﴾ نیست به کسی می گویند برگرد، معلوم می شود هنوز در راه است اگر به مقصد رسیده باشد و

مقصود را زیارت کرده باشد که دیگر نمی گویند برگرد، پس ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾ که راضیه هستی، مرضیه

هستی، در راه هستی، لازم نیست کسی تو را بیاورد با دستور خود ما تو را می آوریم ﴿ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ﴾ کذا و کذا.

این برای آنهایی است که دارای نفس مطمئنه هستند که خود ذات اقدس الهی دستور می دهد، آن وقت این جَنَّتْ هم

﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ نیست هر کسی که به ﴿وَ ادْخُلِي جَنَّتِي﴾ رسیده است آن ﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ

تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾^{۱۹} را داراست، اما هر کسی به ﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ رسید به این ﴿وَ ادْخُلِي جَنَّتِي﴾ بار

نمی یابد که قبلاً هم ملاحظه فرمودید بخش پایانی سوره مبارکه «قمر» این است که ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ * فِي

۱۸. سوره فجر، آیات ۲۷ - ۳۰.

۱۹. سوره بقره، آیه ۲۵.

مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ^{۲۰} دیگر «واو» و «فاء» ندارد، فرمود آنهايي که اهل تقوا هستند ﴿فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ﴾ هستند، يك؛ در پيشگاه پروردگار هستند، دو؛ اين پيشگاه پروردگار بودن که لذتِ روحی است نصیب هر کس نمی شود آن بهشت جسمانی و بدنی، اين برای همه متقيان هست ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ * فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾، اين ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ نصیب همه نيست، اين جا که فرمود: ﴿وَ ادْخُلِي جَنَّتِي﴾ اين همان است که ﴿عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ می خواهد باشد؛ آن جا ديگر درخت و نهر و امثال ذلك نيست، در پيشگاه ذات اقدس الهی معارف غیبی است و لا غير.

استقرار شهيد سوره «يس» در بهشت متوسط يا برتر وابسته به ايمان او

اگر اين شهيد جزء ضعاف يا اوساط از شهدا باشد، جز ضعاف يا اوساط از مُکرمين است و قهراً درجه او هم در بهشت جزء جَنَّات متوسط خواهد بود، اما اگر جزء اوحدي از اهل کرامت باشد، اوحدي اهل تقوا باشد، اوحدي اهل شهادت باشد هم قائلش و قولش فرق می کند هم مدخلش فرق می کند که کجا وارد شود، به هر حال اين اصل کلی هست و اين حصر نيست که فقط برای او باشد، به درجه شهادت، به درجه کرامت و به درجه تقوا و ايمان برمی گردد آن وقت قائل ها فرق می کنند، قول ها فرق می کنند، بهشت ها هم فرق می کنند، اگر متوسط بود همين ﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ است اگر برتر بود، گذشته از ﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾، ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ است.

پرسش: اينکه می گویند شهدا ره هفتاد ساله را يك شبه رفتند، همه آنها اين طور هستند؟

پاسخ: نه، برای اينکه تقوايشان فرق می کند، نيّتشان فرق می کند، همان بيان نورانی حضرت امير در آن نامه همين است که فرمود خیلی ها می روند جبهه شهيد می شوند، اما ما که شهيد داديم می شود سيّد الشهداء، حضرت حمزه اين طور

بود، در جریان اُحُد خیلی‌ها شهید شدند؛ ولی آنها که سیدالشهداء نبودند، حمزه شد سیدالشهداء، در جریان موته عده‌ای هم جانباز شدند، اما به همه اینها خدا دو بال داشته باشد که «يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ» نیست، این شهید می‌شود جعفر طیار، فرمود خیلی‌ها جانباز می‌شوند، اما از خاندان ما اگر کسی دستش را بدهد دو بال فرشته‌منش می‌گیرد، البته به ایمان و تقوا و کرامت آن شخص وابسته است.

تحقیقی بودن ایمان شهید سوره «یس» و ثبات قدم او

در این جا فرمود: ﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ﴾ این تا آخرین لحظه هم ارادت خود را نسبت به آن فرستاده‌های الهی روشن کرد که عرض کرد ﴿إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ و هم نسبت به اینها هدایت خود را ابلاغ کرد فرمود: ﴿فَاسْمِعُونِ﴾ گوشتان به حرف من باشد، ببینید من خودم دیدم اینها دو عنصر دارند: یکی اینکه حرف‌هایشان برهانی است و یکی اینکه چیزی هم از ما نمی‌خواهند، هیچ غرضی ندارند، هیچ هوا و هوسی هم ندارند، اگر کسی حرف او برهانی بود و هیچ غرض و هوسی نداشت باید گوش داد ﴿اتَّبِعُوا﴾ کسی که ﴿مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا﴾ يك، ﴿وَهُمْ مَهْتَدُونَ﴾ دو، من اینها را تشخیص دادم، حرف‌های اینها را پذیرفتم، به ربّ هم ایمان آوردم و الآن هم موقع هجرت من است ﴿إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ فَاسْمِعُونِ این صحنه گذشت.

عدم لزوم شباهت مشرکان مکه با اصحاب قریه در نوع عذاب

حالا ذات اقدس الهی می‌فرماید این چند ضلع این قصّه که در مَثَل بود در مَثَل هم هست، اما همان‌طوری که ما برای آنها رعد و برق نفرستادیم، صاعقه نفرستادیم: ﴿سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ﴾^{۲۱} نفرستادیم که بساط آنها را برچینیم يك وقت يك عذاب می‌آید بساط آنها را جمع می‌کند توقع نداشته باشید که جریان مکه هم همین‌طور باشد، الآن هم شما وقتی نظام مقدس جمهوری را بررسی کنید الآن هم همین است رهبران الهی و مراجع آمدند مخصوصاً

امام (رضوان الله علیه) حرف انبیا را نقل کردند عده‌ای کافراً و مستکبراً ایستادند، عده‌ای رفتند تا مرز شهادت دین را یاری کردند، خدا الآن هم درباره اینها می‌فرماید: ﴿أَدْخِلَ الْجَنَّةَ﴾ حرف‌های اینها هم این است که ﴿إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ﴾ شما الآن این چند ضلعی که از این قصه ﴿وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ﴾^{۲۲} مطرح شده است که در مکه این مثل بیان شده و ممثل آن مردم مکه بودند کل آن را در جریان نظام جمهوری اسلامی هم شما می‌بینید هست؛ لذا این حرف‌ها همیشه تازه است و زنده است.

عدم اختصاص تعذیب مشرکان با نزول ملائکه از آسمان

آن‌گاه ذات اقدس الهی فرمود: ﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ﴾ ما دیگر حالا يك عده ملائکه را برای عذاب اینها اعزام کنیم لازم نیست در موقع لزوم يك تشر می‌زنیم بساط آنها جمع می‌شود، يك تشر الهی می‌شود سونامی، يك کاسه را شما وقتی تکان دادید بالأخره این کاسه آب آن می‌ریزد این اقیانوس کبیر که به تنهایی از تمام خشکی‌های روی زمین بزرگ‌تر است در پیشگاه ذات اقدس الهی مثل يك فنجان چای و استکان است يك تکان به آن بدهد می‌شود سونامی. فرمود ما اگر خواستیم يك تشر می‌زنیم يك صیحه می‌زنیم بساط خیلی‌ها را جمع می‌کنیم ﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ﴾ حالا ملائکه‌ای از آسمان بیاید به حیات اینها خاتمه بدهد این‌طور نیست و لازم نیست ﴿وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ﴾ ما بنایمان بر این نبود که برای هر امری ما بیاییم فرشتگانی نازل کنیم و عذاب الهی بیاید ﴿إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً﴾ گاهی يك تشر می‌زنیم می‌شود سونامی، گاهی يك تشر می‌زنیم می‌شود زلزله، می‌شود ﴿خَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ﴾^{۲۳} ﴿فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ﴾ اینها خامدند و با يك تشر خاموش می‌شوند، ما فوت می‌کنیم چراغ اینها خاموش می‌شود، این‌طور نیست که حالا خدای سبحان ملائکه‌ای نازل کند، بساطی پهن کند، اینها چیزی نیستند.

۲۲. سوره یس، آیه ۱۳.

۲۳. سوره قصص، آیه ۸۱.

حالا یا حرف آن شهید است یا پیام ذات اقدس الهی است فرمود: ﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ﴾ غالباً این طور بود هر وقت پیامبرانی آمدند عده‌ای آنها را مسخره کردند، قسمت مهم کار این است که اینها خودشان را نشناختند این جریان «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^{۲۴} همین طور است، «من عرف نفسه فقد عرف ربه» همین طور است، «فقد عرف وليه و امامه» همین طور است در این مسئله معرفت نفس اگر انسان واقعاً خودش را بشناسد سهم تعیین کننده دارد، این روح مجرد به حقیقتی گره خورده است که در درجه اول با خالق خود رابطه دارد، در درجه دوم به وسایط فیض رابطه دارد با انبیا و اولیا و فرستاده‌ها رابطه دارد. يك بیان نورانی از امام صادق (سلام الله علیه) است که جریان ارتباط انسان با خدا مثل ارتباط شعاع آفتاب است با آفتاب،^{۲۵} این مثل‌ها برای آن است که آن معقول را محسوس کنند، ذهن ما را روشن کنند، ما اگر واقعاً به فکر خودمان باشیم و می‌دانیم این دنیا جز بازی چیزی نیست، می‌بینید با دروغ و با لهو و با لعب دارند جهان را می‌گردانند. اگر کسی بداند مهاجر و مسافر است و حقیقت او ابدی است، این موجود ابدی به دنبال کالای ابدی است؛ کالای ابدی در سخنان انبیا و اولیای عترت هست اگر نبود که ما را دعوت نمی‌کردند، انسان آن وقت راحت است این طور نیست که حالا غصه بخورد، به حال دیگری ممکن است حسرت ببرد که چرا اینها پیراهه می‌روند، اما حالا غصه بخورد که چرا چیزی به دستم نیامده، چیزی که به دست آنها آمده چیست؟ فرمود: ﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ﴾ اینها انبیایشان را مسخره می‌کردند فکر می‌کردند که مثلاً هتك حرمتی کردند از عظمت آنها بکاهند.

۲۴. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۲.

۲۵. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۲، ص ۱۶۶. «رُوحُ الْمُؤْمِنِينَ لَأَشَدُّ انْصِلَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ انْصِلَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا».

غرض این است که در جریان ﴿أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ﴾ همان کاری که رسالت اصلی انبیا بود ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ﴾ و ﴿وَزَكِّيهِمْ﴾^{۲۶} بود این کار را انجام دادند از این طرف يك عده باید بپذیرند تا مرز مقاومت و شهادت که پذیرفتند، کل این جریانی که در سوره مبارکه «یس» هست هم در صدر اسلام پیاده شد، هم حرف امروز قرآن کریم است؛ یعنی رهبران الهی هستند، برهان آنها هست، کفر و استکبار از يك طرف، مقاومت هم از يك طرف، پیام الهی هم از يك طرف، عذاب الهی هم برای منکران و مستکبران از طرف دیگر.

دفن فطرت زیر بار گناه مشکل اصلی مسخره‌کنندگان انبیا

﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ﴾ اینها مسخره می‌کردند مشکل اساسی این بود که اینها آن فطرت را بستند و صدای فطرت را نمی‌شنوند.

پرسش: استاد! بارها فرمودید که بشر، مفسور به فطرت الهی است از یک طرف هم صدای انبیا صدایی آشناست دیگر چرا مکروه

پاسخ: خب سرش این است که این فطرت را ذات اقدس الهی به منزله آینه شفاف قرار داد، بعد فرمود که این مکروهات اولاً، گناهان کوچک ثانیاً و گناهان بزرگ ثالثاً هرکدام رین و چرك و غبار و دود غلیظ است روی این آینه.

پرسش: فرمود خدا بشر را که با سرمایه آفرید.

پاسخ: با سرمایه آفرید، اما فرمود شما آزادید ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾، این ﴿دَسَّاهَا﴾ را قبلاً ملاحظه فرمودید؛ این از باب تفعیل است که ﴿دَسَّاهَا﴾ اصل آن «دَسَسَ» بود و سه‌تا سین داشت، یکی از این سین‌های سه‌گانه تبدیل به یاء

شد آن یاء تبدیل به الف شد، شده «دَسَّاهَا» ثلاثی مجرد آن «دَسَّ» است «دَسَّ» «يَدُسُّ» ﴿أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ﴾^{۲۷}

دسیسه این است که انسان يك مقدار این خاکها را کنار می برد و چیزی را درون آن پنهان می کند بعد روی آن خاک می ریزد این را می گویند دسیسه، ﴿يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ﴾ این است. انسان دنیا زده دسیسه می کند؛ یعنی این گوهر الهی را، این لوح نوشته را، این چراغ را در اغراض و غرایز دفن می کند، يك مقدار اغراض و غرایز، خاک رویش می ریزد حرف این بیچاره به گوش کسی نمی رسد، این زنده به گور شده است.

برانگیختن فطرت و بیدار نمودن آن، مسئولیت اصلی انبیا

فرمود شما فطرت دارید؛ ولی این را دفن کردید، ما انبیا را فرستادیم که «ثور» و شکاف و شیار را انجام دهند. این بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) در همان خطبه اول نهج البلاغه که فرمود: «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»^{۲۸} انقلاب را می گویند «ثوره»، چون شیار می کند، جامعه را بالا و پایین می کند، گاو را می گویند «ثور» برای اینکه این زمین را شیار می کند، فرمود انبیا آمدند که «اثاره» کنند «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» این عقولی که دفن شده است آن اغراض را کنار ببرند، این غرایز را کنار ببرند، این را روشن کنند و بگویند ای انسان تو این طور هستی. وقتی کسی گوش به حرف انبیا داد اینها را به عنوان کشاورز قبول کرد که اینها «ثوره» کنند، انقلاب فرهنگی کنند، این غرایز و اغراض را بگذارند کنار، این درون را شکوفا کنند، این فتیله را بالا بکشند، آن وقت انسان همه جا را می بیند، اگر نشد هنگام مرگ می بیند؛ لذا «النَّاسُ نِيَامٌ إِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»^{۲۹} خیلی ها هنگام مرگ بیدار می شوند.

۲۷. سوره نحل، آیه ۵۹.

۲۸. نهج البلاغه، خطبه ۱.

۲۹. مرآة العقول، ج ۸، ص ۲۹۳.

توصیه ائمه (علیهم السلام) بر عالمانه بودن کارها و تفکر در امرالله و حفظ فطرت

این است که می‌گویند مواظب باشید اکثر کارهایتان عالمانه باشد. این بیان نورانی هم از وجود مبارک امام رضا هست و هم از وجود مبارک امام عسکری (سلام الله علیهما) که این ایام متعلق به آن حضرت است که اکثر عبادت باید تفکر در «أَمْرِ اللَّهِ»^{۳۰} باشد که من چه کسی هستم؟ از کجا آمدم؟ به کجا می‌روم؟ با چه کسی باید رابطه داشته باشم؟ در درون من چه غوغایی است؟ چه کسی باید اینها را جواب دهد؟ من باید جواب اینها را چه بگویم؟ حرف آن کسی که ﴿مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ﴾ آمده از راه معرفت نفس شروع شد ﴿وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي﴾؛ اگر کسی این را دفن کند، چراغ دفن شده که جایی را روشن نمی‌کند. فرمود شما نه تنها دسیسه کردید، تدسیس کردید، نه «قد خاب من دَسَّه» بلکه ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾؛ یعنی «دَسَّهَها» خیلی خاك روی آن ریختید اصلاً صدایش به گوش کسی و گوش شما نمی‌رسد، اگر گفته شد که صدای مادر را کودکان مهدکودك خوب گوش می‌دهند در صورتی که گوش‌هایشان را نبسته باشند، اگر کسی بسته باشد صدا را نمی‌شنود. اینکه گفتند هر صدایی را گوش ندهید، هر حرفی را نزنید و خاطرات خود را مواظب باشید به همین خاطر است، شما چه خاطراتی در خیال دارید؟ این خاطرات بالآخره مشکل ساز است، اگر با کسی مخالف هستید، مرتب در نماز و غیر نماز می‌بینید خطر او را، زوال او را، نابودی او را از ذهن می‌گذرانید، به ما چه ربطی دارد؟ مگر در دست ماست؟ بر فرض حق با ما باشد و دیگری باطل اولاً که روشن نیست و بر فرض هم که حق با ما باشد مگر ما این خاطرات را راه بدهیم جز اینکه وقت خودمان را تلف کردیم ذهن خودمان را ویران کردیم اثر دیگر هم دارد؟! این نمی‌گذارد ما با خدایمان حرف بزنیم، اگر کسی اهل کشاورزی باشد خاطراتش طور دیگر است، اهل سیاست باشد خاطراتش طور دیگر است، این خاطرات همه‌شان خار راه است و اصلاً نمی‌گذارند ما با دل‌آفرین حرف‌های دل داشته باشیم. همان بیان نورانی امام رضا و امام عسکری (سلام الله علیهما) این است که

۳۰. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۲، ص ۵۵؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۳.

فرمودند کثرت عبادت به کثرت نماز و روزه نیست، نماز و روزه يك حدّ مشخصی دارد که چقدر واجب است و چقدر مستحب، اما ﴿اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾ فقط درباره یاد خداست نه «صَلُّوا صَلاةً كَثِيرًا، صُومُوا صُومًا كَثِيرًا»، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾^۱ این است که حدّ و مرز ندارد این واقعاً آدم را راحت می‌کند؛ یعنی آدم جلوی خاطرات خود را بگیرد، این مزاحم آدم است، کاری که از آن ساخته نیست فقط مزاحمت ایجاد می‌کند، اگر کسی این مزاحم‌ها را بردارد نمی‌گذارد که این چراغ خاموش شود این چراغ - ان شاء الله - همیشه روشن است.

«و الحمد لله ربّ العالمين»